

ابوالحسن بنی صدر در "خیانت به امید" میگوید، بهزاد نبوی در جایی به او گفته بود که او، بهزاد نبوی، وثوق الدوله 1359 است. بهزاد نبوی در سال 1359 از سوی دولت ایران قرارداد الجزایر را امضاء کرد. به موجب قرارداد مذکور آزادی گروگانهای آمریکایی پس از 17 ماه، همراه با بسیاری امتیازات دیگر، تحفه ای شد برای دولت رونالد ریگان که به تازگی لگام "شیطان بزرگ" را به دست گرفته بود. پایان بحران گروگانها آغاز بحثی بود که امروز پس از گذشت نزدیک به ربع قرن در هر دو سو همچنان ادامه دارد:

برقراری رابطه آری یا خیر؟

طی 25 سال گذشته گفت و گو و بده بستنهای بسیاری میان دو دولت متخاصم - گرچه غالباً در پس پرده - به مناسبتهای مختلف نسبتاً به طور مداوم ادامه داشته است. گاه برملايي این بده بستنها در "ایالات متحده" به "ایران گیت" و در ایران به رسوایی "مک فارلین" انجامید، و اینها به نوبه ی خود "نیمه" و یا "تمام - بحران"هایی را در این دو کشور دامن زده اند.

شورای آمریکاییان - ایرانیان (AIC) در سال 1997 با مرکزیت بخشیدن بحث برقراری رابطه دو کشور آمریکا و ایران به کوشش پرفسور هوشنگ امیراحمدی تاسیس شد. اساسنامه AIC بر مستقل بودن این سازمان از دولتهای آمریکا و ایران تأکید موکد دارد. در اولین هیئت مدیره "شورا" نیز همچون هیئت مدیره کنونی، اکثریت قریب به اتفاق اعضا را آمریکاییان سرشناسی همچون سائیرس ونس (وزیر خارجه دولت جیمی کارتر) تشکیل میدادند. از 26 عضو هیئت مدیره کنونی، به استثنای هشت تن آمریکاییان ایرانی تبار آقایان هوشنگ امیراحمدی، یوسف یوسفی، محمد نمازیخواه، محسن موقر، بیژن مصور رحمانی، فریدون فشارکی، جان قزوینی، و خانم شیرین هانتر، بقیه چهره های برجسته صحنه ی سیاسی و اقتصادی آمریکا هستند. دانا شالالا وزیر بهداشت و درمان دولت بیل کلینتون و گری سیک عضو شورای امنیت ملی آمریکا در دولتهای جرال فورد، جیمی کارتر و رونالد ریگان در کنار دیگر نامهای سرشناس و موثر در دولتهای آمریکا به چشم میخورند.

اساسنامه "شورا" ماموریت اصلی این سازمان را نزدیکی دو کشور و هدف آن را برقراری رابطه میان ایران و ایالات متحده اعلام میکند. هوشنگ امیراحمدی در توضیح اهمیت این رابطه میگوید، در غیاب رابطه با آمریکا گذار به دموکراسی ممکن نیست. او تأکید میکند که تجربه ی دهه های گذشته هیچ نمونه ای برای رد تئوری وی ارائه نداده است. این بدان مفهوم است که AIC مدعی تلاش در جهت گسترش دموکراسی در ایران است. هزینه مادی تلاشهای "شورا" توسط شرکتهای و افراد طرفدار آن تأمین میشود. شرکتهای نفتی بریتیش پترولیوم (سابقاً شرکت نفت انگلیس - ایران)، آرامکو، آرکو، اشلاند اویل، بیت کوم، تکزاکو، کنوکو (Conoco)، اکسان (Exon) و موند اویل از مهمترین پشتیبانان مالی AIC هستند. سایتهای ایرانی Payvand.com و anjoman.com در همکاری با AIC قرار دارند.

خ. ش

آقای امیراحمدی خواهش میکند کمی درباره AIC بگوید .

- در ابتدا میخوام از شهروند و همچنین از شما برای امکانی که به وجود آوردید تشکر کنم. در پاسخ به سؤال شما باید بگویم که شورای ایرانیان و آمریکاییان که با نام اختصاری AIC شناخته میشود سازمانی غیردولتی، غیرانتفاعی و آموزشی است و هدف این سازمان ایجاد درک بهتر در رابطه با مسائل بین دو کشور ایران و آمریکا است. در این راه AIC به اشتراك منافع دو کشور میپردازد بدون آنکه اختلافات آنها را فراموش کند. این سازمان در سال 1997 به وجود آمد و اکثریت اعضای هیئت مدیره آمریکایی بودند، افرادی که با ایران آشنایی داشتند، از آن جمله میتوان از سفرا، وزرا، گاه معاون وزرا، استادان، متخصص امور ایران در دانشگاهها و البته تجار آمریکایی و یا مدیران شرکتهای معتبر این کشور نام برد. تأکید میکنم هدف AIC ایجاد درک بهتر و نه ایجاد يك رابطه است. رابطه توسط دولتها شکل میگیرد. گاه سوءتفاهماتی پیش میآید مبنی بر اینکه ما در تلاش نشانیدن این دو کشور بر سر میز مذاکره هستیم. .

ولی در اساسنامه AIC که بر روی سایت این سازمان قابل دسترسی است گفته میشود که AIC هموار کردن مسیری را وظیفه خود میداند که هدف آن برقراری رابطه بین دو کشور است؟

- البته ما به هموار کردن این مسیر میپردازیم و این از طریق کنفرانسهها، جلسات و نشستهای آموزشی صورت میگیرد. ما طرفین را به این جلسات دعوت میکنیم و امکان گفت و گو را فراهم میکنیم. این جلسات همه عمومی هستند و هیچ چیزی پشت پرده قرار ندارد. ما سعی میکنیم مشکلات موجود از قبیل بحث تروریسم در گفت و گوهایی طرفین شکافته شود و هر دو طرف ببینند که اشتباه یا قصور ایران کدام است و یا کجا و چه چیز در آمریکاییها سوء درک موضوع را به وجود آورده است. البته ما تنها به اختلافات نمیپردازیم و تأکید ویژه ای روی منافع مشترک دو کشور داریم و آنها را وسیع و قابل توجه مینماییم. ما معتقدیم منافع مشترک در زمینه هایی مثل نفت، امنیت خلیج فارس، امنیت خزر و بسیاری مسائل منطقه موجود هستند.

کمی درباره تشکیلات AIC بگویید. آیا این مجموعه تنها دارای يك سر است یا بدنه ای هم دارد؟

- دفتر ما در شهر پرینستون نیوجرسی، 60 کیلومتری نیویورک واقع است. من در دانشگاه راتگرز تدریس میکنم اما AIC هیچگونه ارتباط تشکیلاتی با دانشگاه راتگرز یا پرینستون ندارد. بسیاری افراد با نفوذ در عرصه های سیاسی، اقتصادی و آکادمیک در هیئت مدیره ما هستند. اولین رئیس هیئت مدیره AIC آقای سارس ونسن وزیر خارجه دولت جیمی کارتر بود. خانم دانا شالالا یکی از وزرای دولت کلینتون اکنون در هیئت مدیره حضور دارد.

براساس آنچه من مشاهده کردم بیش از دو سوم اعضای هیئت مدیره آمریکایی هستند و بقیه ایرانی تبارند.

- بله درست است.

شرایط عضویت در هیئت مدیره چگونه است، آیا به عنوان مثال من میتوانم عضو هیئت مدیره بشوم؟

– خیر! اولین نکته این است که فردی عضو هیئت مدیره میشود که مقام بالایی داشته باشد، ما اصولاً و از ابتدا نخبه گرایی کرده ایم. شاید این یک ایراد باشد اما به هر ترتیب ما با افرادی کار میکنیم که کمتر از سفیر و معاون وزیر نیستند.

مکانیسم عضویت در هیئت مدیره چگونه است؟

– عضو جدید با پیشنهاد یکی از اعضای حاضر در هیئت مدیره و موافقت اکثریت اعضا همین هیئت پذیرفته میشود.

به نظر میآید AIC سازمان ثروتمندی باشد. بودجه اش چه مقدار است؟

– ما در سال 1997 با 500 دلار آغاز کردیم. همان سال بودجه ما به ده هزار دلار رسید. سال بعد صد و پس از آن 200 هزار دلار شد. این مبلغ از سال 2002 به اوج خود رسید که 550 هزار دلار بود. در سال 2003 در اثر جنگ عراق کاهش یافت و به 200 هزار دلار رسید و سال جاری دوباره در حال افزایش است.

فکر میکنم آنچه شما در مورد کمیتهای دریافتی شما هستند، ولی به گمان من به هر حال سالانه شما بودجه ای تعیین میکنید. در حقیقت این بودجه مورد نظر من بود.

– ما بر اساس کمیتهای دریافتی بودجه تعیین میکنیم. "شورا" از هیچ دولتی پول نمیگیرد. ما چهار منبع درآمد داریم اول کمیتهای کمپانیها، دوم حق عضویتها، سوم درآمدهای کنفرانسها و فروش کتابها است و چهارم "گرانتهای"هایی هستند که از طرف بنیادهای مختلف دریافت میکنیم. ما سازمان غیرانتفاعی هستیم، یعنی مالیات پرداخت نمیکنیم، پس تمام حساب و کتاب ما "باز" است و هر شهروند آمریکایی حق دارد حساب و کتاب ما را بازبینی کند.

کمی از فعالیتهای AIC بگویید AIC. در مسیر اهداف خود چه دستاوردهایی داشته است؟

– به خاطر تنگی وقت من تنها به دو دستاورد مهم میپردازم. ما معتقدیم اگر فعالیتهای "شورا" وجود نداشت ایران قبل از عراق مورد حمله واقع میشد. ما میدانیم که حمله به ایران قبل از عراق و حتی افغانستان در دستور قرار داشت. "شورا" با استفاده از نفوذ اعضای برجسته خود جلوی این کار را گرفت و دست کم آن را به تاخیر انداخت. این یکی از افتخارات ماست. نکته دوم اینکه "شورا" تنها سازمانی بود که (به طور موفقیت آمیزی) ایرانیان را در سیاست آمریکا درگیر کرد. ما ایرانیها را در سطح بسیار بالایی با وزیر و وکیل و تجار بزرگ، درگیر کردیم. از این طریق ایرانیان جرات پیدا کردند تا با "بیزنس من ها" و "کنگرس من ها"، وزرا و رئیس جمهورها وارد بحث و گفت و گو شوند. در همین رابطه شورا موفق شد وزیر خارجه کلینتون، خانم مادالین آلبرایت و خود رئیس جمهوری را قانع کند که به طور عمومی از مردم ایران به خاطر ماجرای 28 مرداد پوزش بخواهد. آنها به اشتباه آمریکا در این رابطه اعتراف کردند.

در میان دستاوردهای کوچکتر "شورا" میتوانم از آزادی صدور فرش ایرانی و خاویار به آمریکا و همچنین مستثنی کردن وسایل بهداشتی از تحریمهای آمریکا علیه ایران نام ببرم. واقعیت اینکه ما میانجی نیستیم ولی عملاً موقعیت به وجود میآوریم. آقای خاتمی اخیراً در گفت و گویی به فرصتسوزی های انجام شده توسط دولت ایران اشاره کرد و به طور مشخص از مورد پوزش مادالین آلبرایت نام برد.

یکی از بحثهای جاری میان ایران و آمریکا بحث پرونده اتمی ایران است، آیا به نظر شما واهمه آمریکا از توانایی هسته ای ایران یک نگرانی واقعی است؟

– ببینید دولتها منافع خود را در رابطه با کشورهای دیگر در چارچوب درک شان از آنها تنظیم میکنند و من فکر میکنم مشکل قدرت است. خیلیها فکر میکنند مشکل آمریکا با ایران رژیم ایران است اما این صحیح نیست. آمریکاییها در ابتدا با ایران مشکل رفتار داشتند. این مشکل رفتار سپس تر به مشکل قدرت تبدیل شد. این یعنی چه؟ معنای این آن است که حکومتی وجود دارد که آمریکا نسبت به مقاصد آن مظنون است. از دید واشنگتن ایران حکومتی ضد آمریکا دارد. اینها میگویند جمهوری اسلامی نه تنها در حرف که در عمل در منطقه در مقابل منافع آمریکا قرار دارد و مهمتر اینکه به مقاصد درازمدت آن مشکوک هستند. در نتیجه ایران را دشمن میشمارد و هر آنچه باعث تقویت دشمن باشد طبیعتاً با مخالفت آمریکا روبرو خواهد شد. واقعیت این است که ایران پس از جنگ با عراق از 1988 به این سو همواره قدرتمندتر شده است. جنگهای منطقه بقیه قدرتها را به نفع ایران تضعیف کرده اند و ایران به تقویت بنیه نظامی خود پرداخته است. بنابر این قدرت نسبی جمهوری اسلامی در 12،15 سال اخیر افزایش زیادی یافته است. حال اگر مشکل رابطه میان دو کشور حل میشد از جو بی اعتمادی کاسته شده و ترس آمریکا از قدرت ایران از میان رفته و با کاهش مییافت.

بگذارید در همین سنوال بمانیم و آن اینکه آیا آمریکا از قدرت اتمی ایران میترسد و یا جو به وجود آمده در چهارچوب بحران آفرینی برای استراتژی تغییر «نقشه خاورمیانه» توضیح داده می شود.

– من فکر می‌کنم در این رابطه نگرانی آمریکا ربطی به «تغییر نقشه» ندارد و قدرت اتمی ایران نه بهانه که یک دل‌نگرانی واقعی است. بخصوص پس از روشن شدن اینکه ایران به برخی عملیات به‌طور پنهانی مشغول بوده است جو عدم اعتماد تشدید شد تا بدان جا که اروپا در کنار آمریکا قرار گرفت. این به وضوح روشن است که آمریکا حاضر نیست هیچ‌گونه شانس به جمهوری اسلامی بدهد که او بتواند بمب هسته‌ای تولید کند. اینها برای جلوگیری از این امر برخورد خیلی سختی را حتی با برنامه‌های غیر نظامی اتمی ایران در پیش گرفته‌اند. اما اروپا در مجموع نمیخواهد مانعی بر راه استقرار تکنولوژی تولید برق هسته‌ای باشد.

کدامیک از دو سیاست آمریکا و یا اروپا را در این رابطه می‌پسندید؟

– طبیعتاً مواضع اروپا با منافع ایران بیشتر همخوانی دارد تا مواضع آمریکا. واقعیت این است که تا پیش از برقراری رابطه دوستانه میان آمریکا و ایران آنها اجازه پیشرفت حتی در عرصه تکنولوژی صلح‌آمیز به ایران نخواهند داد چرا که هرگاه تکنولوژی در چرخه تولید سوخت اتمی و غنی‌سازی پیشرفت کرده و ایران در این عرصه خودکفا شود تا تولید بمب اتم گامی بیش نخواهد بود.

حال هرگاه رابطه بین دو کشور برقرار شود و جو اعتماد از سر گرفته شود آمریکا احتمالاً این ریسک را خواهد پذیرفت که ایران در زمینه استفاده صلح‌آمیز از نیروی هسته‌ای خودکفا شود. از این دیدگاه حق با آمریکاست یعنی نمی‌خواهند دشمن‌شان قدرتمند و خطرناک‌تر از آنچه هست بشود. اما از سوی دیگر ایران نیز محق است. ایران می‌گوید وارد قراردادی شده است و این قرارداد به او حق می‌دهد در عرصه استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی هرگونه فعالیتی را انجام بدهد. ایران به حق می‌گوید در قرارداد منع تولید سلاح هسته‌ای هیچ تبصره‌ای وجود ندارد که دشمنان آمریکا در استفاده صلح‌آمیز از این تکنولوژی مستثنی شده باشند.

پس هر دو موضع محکمه‌پسند است و تنها راه پیشرفت گفتگوی دوجانبه و مستقیم است. به عقیده من بزرگترین اشتباه جمهوری اسلامی در این رابطه وارد کردن اروپائیان به عرصه بود، در حالی که از ابتدا نمی‌بایست آمریکائیان را دور میزد. در این رابطه ایران با اروپائیان نیز دارای مشکل شده است. این مشکلی بود که خود جمهوری اسلامی به وجود آورد. اگر از ابتدا مشکل به‌طور مستقیم میان آمریکا و ایران بحث و حل میشد، دیگر بحران میان ایران و اروپا موضوعیت نداشت. بنابراین اگر من جای حکومت ایران بودم غنی‌سازی را به‌طور کلی متوقف میکردم رابطه را با آمریکا برقرار میکردم و سپس به موقع خود آن را از سر می‌گرفتم.

نقش اسرائیل را در این رابطه چگونه می‌بینید؟ برخی اسرائیل را آتش‌بیار معرفی می‌دانند.

– بله! اسرائیل خیلی سروصدا میکند، اما ترکیه و کشورهای عربی نیز در اینجا دخیل هستند.

اما تأثیر اسرائیل در سیاست آمریکا با تأثیر ترکیه و یا دیگران طبیعتاً قابل‌مقایسه نیست، لابی اسرائیل در آمریکا...

– صد در صد اسرائیل لابی بسیار قدرتمندی در آمریکا دارد، در عین حال قدرتی منطقه‌ای است و میخواهد خودش تنها قدرت باقی‌مانده، نمیخواهد کسی قدرتمندتر از او باشد و حتی قدرت برابر را نیز برنمی‌تابد. ایران نیز همواره ادعا داشته و دارد که خودش ابرقدرت منطقه است پس در اینجا یک تضاد منافع میان دو کشور وجود دارد. این اختلاف در زمان شاه نیز وجود داشت اما بعد از انقلاب ایران به مراتب حادتر شده است. گرچه اسرائیل در آمریکا، چه در کنگره، سنا و یا کاخ سفید صاحب نفوذ فراوانی است، اما حدود قدرت آنها مطلق نیست. واقعیت این است که دلیل تأثیر موضع اسرائیل در آمریکا دشمنی آمریکا با ایران است و هرگاه این دشمنی از میان برود این تأثیر از صد در صد به پنجاه درصد کاهش خواهد یافت.

بگذارید در اینجا یک پرناتز باز کنم و سنوالی داخل آن بگذارم. آقای بنی‌صدر اخیراً با اشاره به کتاب جدید آلکساندر آدلر می‌گوید ایران یکی از شش قدرت بالقوه جهان است. نظر شما در این رابطه چیست؟

– در منطقه خودش بله...

بحث در سطح جهان مطرح می‌شود...

– خیر! در سطح جهان با این بحث موافق نیستیم. ایران کشور پا در هوا است. مردم آن حکومت را نمی‌پذیرند. چنین کشوری نمی‌تواند قدرتمند بشود تا زمانی که مشکلات داخلی و خارجی خود را حل نکنند. در عین حال ما شش قدرت بزرگ را به وضوح می‌بینیم مثلاً نمی‌دانم ایران چگونه میخواهد از فرانسه یا چین قدرتمندتر بشود از هند و ژاپن و آمریکا نیز همچنین...

به عقیده من این خیال‌پردازی است. آقای بنی‌صدر در ایران هم که بود خیال‌پرداز بود. متأسفانه او با این موضع غیرواقعی آخوندها را نیز از مسیر بیرون میکند و آنها نیز فکر میکنند که نکند ایران واقعاً یکی از آن شش قدرت باشد. امکان دیگر این است که شاید بحث آقای آدلر اشتباه برداشت شده باشد. ساموئل هانتینگتون نیز به بحث مشابهی می‌پردازد. هانتینگتون می‌گوید، قدرت در سطوح مختلفی وجود دارد. آمریکا در سطح بالا قدرت جهانی است اما در مناطق نیز قدرتهای منطقه‌ای وجود دارند. ایران و چین هرکدام در منطقه خود «قدرت» هستند. فرانسه نیز همچنین. ببینید هانتینگتون در اروپا انگلیس را به عنوان قدرت به حساب نمی‌آورد چرا که فرانسه را قوی‌تر از آن می‌بیند. نتیجه اینکه یک قدرت بزرگ جهانی و پس از آن قدرتهای «ماهواره‌ای» وجود دارند.

ایران نیز یکی از قدرتهای منطقه ای است. حال این قدرتهای منطقه ای به نوبه خود «ماهوره هابی» دارند، مثلاً یکی از قدرتهای ماهواره ای ایران، عربستان سعودی است. از این دیدگاه ایران یکی از شش قدرت منطقه ای است.

بگذارید به بحث اصلی خود بازگردیم. آیا به نظر شما وجود یک ایران قوی و دموکراتیک در منطقه با سیاستهای آمریکا همخوانی دارد؟

– ببینید آمریکا یک ابرقدرت است و با تمام کشورهای که وی را به چالش بکشند مشکل خواهد داشت به عنوان مثال با فرانسه نیز مشکل دارد. آمریکا میگوید از آنجا که من قدرتمند هستم اگر من دو بار به حرف تو گوش میدهم تو باید ده بار به حرف من گوش بدهی. به نظر من اگر ایران یک کشور دموکراتیک باشد یعنی در وهله نخست ضد آمریکا نباشد چرا که به نظر من در ضدیت با آمریکا نمیتوان دموکراتیک شد، به هر حال هرگاه ایران با تعریف من یک کشور دموکراتیک بشود یعنی اول ضد آمریکا نباشد، حاکمیت ملی و جمعی باشد، سیستم سالمی را ایجاد کند و همچون سوئیس و سوئد (در عین دموکراتیک بودن)، با تمام کشورهای دنیا رابطه داشته باشد، آمریکا با چنین کشوری مشکلی نخواهد داشت. البته فکر میکنم اسرائیل شاید نتواند چنین کشور و قدرتی را ببیند. این در صورتی است که اسرائیل نتواند رابطه خود را با این کشور تنظیم کند. معتقدم اگر دشمنی آمریکا با ایران از میان برداشته شود اسرائیلی ها نیز تلاش خواهند کرد تا در رابطه ای منطقی با ایران قرار بگیرند و مثلاً همان رابطه ای را که با چین دارد با ایران نیز میتواند داشته باشد. واقعیت این است که اسرائیل یک کشور سرمایه داری است و این فقط سیاستمداران نیستند که قدرت دارند و شاخ و شانه میکشند. سرمایه دارها نیز [منافع و] حرف برای گفتن دارند.

هیچ گاه فراموش نکنید کشورها "دوست" ندارند بلکه "منافع" دارند، بنابراین این امریکا هیچگاه دوست ایران نخواهد بود. آنها منفعی دارند که گاه با منافع ایران در یک سوی و گاه در تضاد قرار میگیرد. کشورها سعی میکنند به منافع مشترک افزوده و از تضاد منافع بکاهند. بنابراین این یک سیستم دموکراتیک در ایران باید بتواند روابط خود را طوری تنظیم کند که تصادمات [با منافع آمریکا] وجود نداشته باشد. هرگاه آمریکا این را احساس کند مشکل حل خواهد شد.

مدتی پیش همزمان با اوج درگیریهای آمریکا در عراق، سایت "بازتاب" اعلام کرد که پنج گروه مختلف با آمریکا در حال مذاکره است. آیا شما از این مذاکرات اطلاعی دارید؟

– مذاکرات موردی همیشه وجود داشته است. در رابطه با افغانستان، ایران و آمریکا در چندین دور مذاکراتی داشتند و ایران قول همکاری داد و به این قول عمل کرد. در موضوع عراق نیز مذاکراتی شد. در ابتدا آمریکاییها همکاری را میخواستند اما سپس نظر خود را تغییر دادند.

من از مذاکرات مشخص در رابطه با از سرگیری روابط صحبت میکنم.

– تا آنجا که من اطلاع دارم در ماههای اخیر گفت و گویی در این رابطه وجود نداشته است.

آیا در صورت پیروزی مجدد، دولت جرج بوش پس از انتخابات به ایران حمله نظامی خواهد کرد؟

– معتقدم دولت بوش در دور دوم کمتر دست راستی خواهد بود. بعید است رامسفلد وزیر دفاع بماند، نه تنها وزیر دفاع جدید که کابینه در مجموع بیشتر به وسط متمایل خواهد شد. این تغییر موضع با جابجایی های زیادی همراه خواهد شد. البته این بدان معنا نخواهد بود که کابینه ی جدید، جمهوری اسلامی را فراموش کند یا از مشکلات و مسایل موجود میان ایران و آمریکا چشم پوشی کند. اسرائیل بعد از این انتخابات نیز طبیعتاً نفوذ خود را حفظ خواهد کرد. اکنون نکته مهم این است که ایران بتواند آمریکا را متقاعد کند که فعالیتهای هسته ای ایران خطری برای منافع آمریکا در بر ندارد، حمله به ایران منتفی خواهد بود. من از یک نکته اطمینان دارم و آن اینکه در دور دوم، دولت بوش به وضعیت کنونی با ایران خاتمه خواهد داد. آمریکاییان از موقعیت نه جنگ نه صلح خسته شده اند.

جنگ یا حمله ی نظامی هنوز یک امکان خواهد بود؟

– جنگ و صلح هر دو امکان دارد، اما نه جنگ نه صلح پایان خواهد یافت. آمریکاییان یک کوبایی جدید در خاورمیانه را که بخواهد آنها را برای 50 سال میان جنگ و صلح نگه دارد تحمل نمیکنند. نکته اینجاست که مسائل منطقه خاورمیانه در هم تنیده است، تا مشکل ایران حل نشود، عراق آرام نخواهد شد و تا عراق آرام نگردد، افغانستان سر و سامان نخواهد گرفت.

آیا شما شخصاً با حمله نظامی آمریکا به ایران تحت هیچ شرایطی موافق هستید؟

– خیر! تحت هیچ شرایطی!

محاصره ی اقتصادی چطور؟

– من مخالف حمله نظامي و محاصره ي اقتصادي هستم. اينها "راه حل" هايي هستند که نفعي براي مردم ندارند. ما شاهد آن بوديم که عراق ده سال تمام توسط تمام دنيا محاصره ي اقتصادي شد، نتيجه آن بود که صدها هزار کودک عراقی قرباني شدند. مردم عراق ضربه خوردند و صدام هر روز محکمتر شد. من طرفدار ديمکراسي و آزادي ملت هستم و هميشه صريحا مخالفت خود را با جنگ اعلام کرده ام.

شما در سخنراني 13 آگوست خود در تورنتو گفتيد شرايط امروز با 50 سال پيش متفاوت است و اشتباه بزرگ مردم ايران اين است که هنوز به کودتاي 28 مرداد ميانديشند. شما تاکيد ميکنيد که منافع آمريکا امروز ايجاب ميکند که در منطقه دولتهاي ديمکراتيک وجود داشته باشد. حال سوال من اين است که تنوري شما براساس کدام تجربه استوار است، حضور نظامي آمريکا در عراق و افغانستان؟ تلاش دو سال پيش آمريکا در ونزونا و سرنگوني ناموفق دولت چاوز؟ يا رابطه ي آمريکا با مصر و عربستان؟

(هوشنگ اميراحمدي با خنده چنين پاسخ ميدهد)

– شما مانند يك توده اي خوب موردي را دست چين کرده ايد که خاص هستند. اما واقعيت اين است که در 25 سال اخير 35 ديکتاتوري به ديمکراسي دست يافته اند. کشورهاي اروپاي شرقي از جمله روسيه، کره جنوبي، تايوان آفريقاي جنوبي و آمريکاي جنوبي از آن جمله هستند.

ديکتاتورها رفته اند، پارلمانها و انتخابات و . . . جاي آن را گرفته اند. درجات ديمکراسي متفاوت است ولي همگي در اين مسير قرار گرفته اند. تمام اين کشورها بدون استثنا روابط ديپلماتيک عادي با آمريکا داشته اند. پس داشتن رابطه با آمريکا مانع برقراري ديمکراسي نيست. البته کشورهايي هستند که رابطه داشته اند اما ديمکراتيک نشده اند از جمله عربستان سعودي.

من ميگويم براي اين دسته از کشورها دو مانع وجود دارد يکي اسلام و ديگري نفت. تمام کشورهايي که مسلمان هستند، نفت دارند و يا هر دو، مشکل اساسي براي گذار به ديمکراسي دارند. بيش از پنجاه کشور مسلمان در جهان داريم و جز تعداد بسيار معدودي غالبا يعني بيش از نود درصد ديمکراتيک نيستند. شما هيچ کشور نفت خيز ديمکراتيک نيز سراغ نداريد به جز يکي دو مورد مثل ونزونا. . .

خوب همين يك ديمکراسي نفت خيز هم که با تلاش آمريکا قرار بود ساقط شود.

– ببينيد ما قبلا هم گفتيم که آمريکا في النفسه طرفدار يا مخالف ديمکراسي (در ديگر کشورها) نيست. او به دنبال منافع خودش است. اگر ديمکراسي منافع وي را تامين کند ميپذيرد، هرگاه کشوري منافع وي را به خطر بياندازد مانع خواهد شد. اين کاري است که هر کشوري ميکند. فرانسه هم اگر ببيند کشوري به منافع او اسيب ميرساند آن را خواهد زد. آمريکايها اين کار را با مصدق کردند.

گفتيد مثل "يك توده اي خوب" قسمت ديگري از سخنراني شما به خاطر آمدن در سخنراني مذکور شما ميگويد ضدآمريکايي بودن مردم ايران ريشه در فرهنگي دارد که توسط حزب توده ترويج شده است. سوال من اين است که آيا تبليغات ضدآمريکايي حزب توده عامل اصلي مخالفت با آمريکا است يا سياستهاي آمريکا در رابطه با ايران از جمله کودتاي 28 مرداد؟

– ببينيد من اصولا معتقدم ما قبل از حزب توده اصلا فرهنگ سياسي نداشتيم، بيشتر جامعه اي شبناني بوديم. تنها عده قليلي نخبه سياسي داشتيم. من در حقيقت اين را به عنوان اعتبار حزب مطرح ميکنم. معتقدم حزب توده در کنار امر بسيار مهم و با ارزش فرهنگ سازي، اما به دليل تعلق آن به اردوگاه سوسياليسم مجبور شد به توليد فرهنگ ضدآمريکايي نيز پردازد. من در کنفرانس اينترناتي که ديروز داشتم اين مسئله را بيشتر باز کردم. علت موفقيت حزب توده در اين مسير آن بود که فرهنگ ضدغربي در ايران ريشه عميق تري دارد. من مطرح کردم که ايران به عنوان نماينده ي تاريخي شرق همواره با نماينده تاريخي غرب در تقابل بوده است ما با يونان، روم و حتي عثماني که مسلمان بود، جنگيديم.

اينکه آيا حزب توده از اعتبار تاريخي برخوردار است يا خير فرهنگ سازي کرده است يا خير مورد سوال من نيست. نکته اينجاست که آيا تبليغات حزب توده در روحيه مخالفت با آمريکا در ايران نقش تعيين کننده داشته است يا کودتاي 28 مرداد، قانوني که به کاپيتولاسيون معروف شد؟ بگذاريد با ذکر يك نمونه منظورم را روشنتر بيان کنم. حزب توده در کنار تبليغات ضدآمريکايي نزديکي و دوستي و به قول بعضي وابستگي به شوروي را نيز تبليغ ميکرد اما جامعه ايران هيچگاه رابطه با اتحاد شوروي را به آن شکل که حزب توده تبليغ ميکرد، نپذيرفت.

– من رابطه ايران و آمريکا را به 3 دوره تقسيم ميکنم: قبل از کودتا – بعد از کودتا و بعد از جنگ سرد. تا قبل از کودتا جامعه ايران رابطه اي بسيار دوستانه با آمريکا داشت تا حدي که هاوارد بسکتويل آمريکايي در کنار ستارخان و باقرخان براي مشروطيت مبارزه کرده و سر آخر کشته ميشود. مرگان شوستر ميآيد و نيروهاي ديگري که، از منافع ايران در مقابل بلژيک دفاع ميکنند.

مشکل در حقيقت با جنگ سرد آغاز شد. حتي در دوره ي بلافاصله پس از پايان جنگ دوم با فشار آمريکاييان بود که استالين آذربايجان را ترک کرد. الان ميدانيم که آمريکا در آن روزها شوروي را به حمله اتمي تهديد کرده بود. اما پس از آغاز جنگ سرد هدف اصلي آمريکا مبارزه با کمونيسم قرار گرفت. اما کمونيست چه کسي بود. اينها تنها اعضاي حزب کمونيست نبودند، بلکه سوسياليستها، ملي ها و حتي مذهبي هاي تندرو در آن توصيف ميگنجيدند. يعني هر کس با سرمايه داري آمريکايي مطابقت نداشت کمونيست بود.

به نظر می‌آید این تفکر در آمریکا ادامه دارد؛ آقای جرج بوش بلافاصله پس از یازده سپتامبر گفت: هر که با ما نیست بر ماست که صورت جدیدی از فرمول مورد اشاره شما است.

– نه خیر من با این موافق نیستم. جرج بوش این جمله را در رابطه با مبارزه با تروریسم گفت. امروز آمریکا با نیروهای ملی و حتی چپ دمکرات دوستی میکند. اتفاقاً قضیه به این شکل تغییر کرده است که مثلاً دولت آمریکا با ملی‌ها دوستی میکند اما با سرمایه‌داران بازاری ایران مخالفت دارد. ایران سیستمی سرمایه‌داری دارد و این اولین بار است که آمریکا با یک حکومت سرمایه‌داری دشمنی میکند. ما میدانیم آمریکا کمک‌های هنگفتی در 15، 20 سال اخیر به نیروهای ملی کرده است. بسیاری رهبران جبهه ملی که نمیخواهم نام ببرم از CIA پول گرفته‌اند. خلاصه اینکه مشکل آمریکا و ایران با آغاز جنگ سرد شروع شد و حزب توده را به این علت عمده کردم که به نیرویی تعلق داشت که در جنگ سرد موضع مشخصی گرفت. مستقل از درستی یا نادرستی این موضع، نگرش ضدآمریکایی بر حزب مسلط شد. در این چارچوب، فرهنگی به وجود آمد که به نیروهای دیگر از جمله ملی‌ها، فدایی‌ها، مجاهدین و حتی آخوندها سرایت کرد.

فرهنگ سازی انجام شده توسط حزب توده به آن اعتبار داد که در عین حال و در چارچوب این فرهنگ در ضدیت با آمریکا بیش از حد جلو رفت. در نتیجه ما از آمریکا یک دشمن ساختیم. خلاصه اینکه حزب توده نقش مهمی در این کار داشت.

حضور نظامی آمریکا در منطقه را تا چه حد مطابق با منافع ملی ایران می‌بینید؟

– به نظر من این حضور هیچگونه مغایرتی با منافع ایران ندارد. این در همان تفکر ضدآمریکایی ریشه دارد. تفکر جمهوری اسلامی که آمریکایی‌ها نباید در منطقه باشند کارکرد خود را از دست داده است. اکنون همبستگی و وابستگی متقابل (Interdependence) در صحنه‌ی جهان عمل میکند. درست بر عکس، من معتقدم اگر ایران با آمریکا دشمنی نداشت نزدیکی آمریکا به ایران و حضور در منطقه به نفع ایران می‌بود.

اما نزدیکی و حضور نظامی با هم تفاوت دارند.

– معتقدم حضور نظامی آمریکا در منطقه نتیجه‌ی برخی سیاست‌های نادرست کشورهای منطقه است و مسئولیت آن تنها به خود آمریکا باز نمی‌گردد. گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی در ایران، حمله صدام حسین به ایران و بار دیگر حمله او به کویت اعمالی بودند که پای آمریکا را باز کردند. ببینید 70 درصد نفت جهان در این منطقه است و در اثر ناآرامی در اینجا همه چیز آمریکا از دست می‌رود، پس خیلی طبیعی است که آمریکا لشکرکشی کند زیرا می‌خواهد منافع خود را حفظ کند. صدام حسین بزرگترین عامل محرک حضور آمریکا در منطقه بود.

تحولات ماه‌های اخیر را در ایران چگونه می‌بینید؟

– در ایران جوی امنیتی – نظامی به وجود آمده است و در چنین جوی پیشرفت دمکراسی ممکن نیست. معتقدم در این شرایط فضا برای جامعه دمکراتیک و حقوق بشری آماده نیست.

یعنی اصلاح طلبی راه به جایی نمیرود؟

– معتقدم بزرگترین اشتباه اصلاح طلبان عدم برقراری رابطه با آمریکا بود. آقای خاتمی یعنی اصلاح طلبان سه اشتباه بزرگ کردند (1) برقراری ارتباط با آمریکا را در اولویت قرار ندادند، زیرا تا این مشکل حل نشود در ایران نه دمکراسی، نه توسعه، و نه حقوق بشر پیشرفتی نخواهد داشت (2) بحث انتخابات آزاد باید در دستور قرار می‌گرفت اما این نشد، در نتیجه در کشور 70 میلیونی ایران چند صد نفر در بالا در بحث رفرمیسم در دو دسته رو در روی هم قرار گرفتند. (3) دولت ائتلافی در ایران شکل نگرفت. 70 درصد ایران عدالت اجتماعی می‌خواهد و تنها بخش کوچکی مثل ما به دنبال توسعه سیاسی و دمکراسی هستند. بخشی نیز سرمایه‌داران هستند که نه به دنبال دمکراسی اند و نه عدالت اجتماعی، بلکه به دنبال پول هستند. این سه نیرو باید با هم ائتلاف کنند و تا زمانی که نیازهای همدیگر را متقابلاً نپذیرند کار پیش نخواهد رفت.

AIC یک حزب سیاسی نیست اما صریحاً به سیاست می‌پردازد. در این چارچوب منافع ملی ایران برایش چه جایگاهی دارد؟

– AIC معتقد است منافع مشترک آمریکا و ایران بر تفاوت‌هایشان غالب است. متأسفانه در 25 سال اخیر نه بر نقاط اشتراک که بر نقاط افتراق تأکید شده است.

به طور مشخص شما شخصاً معتقدید که AIC منافع ملی هر دو کشور را در نظر دارد. آیا این برداشت صحیح است؟

– صد درصد. ببینید APAC همین کار را برای رابطه میان اسرائیل و آمریکا انجام می‌دهد. اینها بزرگترین لابی اسرائیل هستند. اما هیچگاه از این در وارد نمی‌شوند که منافع ملی اسرائیل حکم میکند که این گونه باشد یا آن گونه نباشد. اینها منافع ملی آمریکا را طوری توضیح می‌دهند که منافع اسرائیل در آن حفظ شده باشد. ما نیز در AIC همین تلاش را برای ایران انجام می‌دهیم. من در این جا صریحاً می‌گویم در هیچ تلاشی وارد نمی‌شوم که منافع ملی آمریکا به ضرر منافع ملی ایران تدوین شود. البته عکس آن نیز صادق است یعنی نمی‌خواهم منافع برای ایران در نظر بگیرم که علیه منافع آمریکا باشد. معتقدم همیشه بدون استثناء می‌توانیم منافع این دو کشور را طوری توضیح بدهیم و پیش ببریم که با هم منطبق باشد.

شما به APAC اشاره میکنید. بگذارید به پشتیبانان مالی APAC سری بزنیم که نزدیک به صد درصد آنها یهودی هستند. در حالی که پشتیبانان مالی AIC کمپانیهای بزرگ آمریکایی و بویژه کمپانیهای بزرگ نفتی هستند. اینها چرا باید منافع ایران را در نظر بگیرند، و آیا ایران همواره از زمان کشف و استخراج نفت در تصادم منافع با اینها نبوده است. اشلند، آرامکو، آرکو، بی پی، بیت کوم، تکزاکو، کنوکو، اکسان و . . . جملگی از پشتیبانان اصلی AIC هستند .

– اولاً اسرائیلی بودن و یهودی بودن متفاوت است APAC. یک سازمان آمریکایی است و توسط آمریکاییها حمایت میشود که غالباً یهودی هستند.

ما توافق کرده بودیم که APAC لابی اسرائیل است.

– بله! اما توضیح من این است که اینها اسرائیلی نیستند بلکه آمریکاییهایی هستند که میخواهند منافع آمریکا با اسرائیل منطبق باشد. دیگر اینکه موقعیت ما با یهودیهای آمریکایی کاملاً متفاوت است. اینها تقریباً پنج میلیون نفر هستند که بیش از صد سال تاریخ حضور در آمریکا دارند و قدرت مالی بسیار بزرگی را تشکیل میدهند. ما تعداد نسبتاً کمی ایرانی هستیم که به تازگی به این کشور آمده ایم. چند استاد دانشگاه هستیم و چندتایی هم بیزنس های کوچک و بزرگ داریم. آنها وزیر و معاون رئیس جمهور و . . . داشته و دارند.

از زیباییهای کار ما این بود که به دلیل کوچک و ضعیف بودن خودمان پشت آمریکاییها جایی گرفتیم. ما از طریق افرادی چون سائرس ونس نظرات خود را منتقل میکنیم. من معتقدم چه در آمریکا و چه در کانادا ما نباید خود را از جامعه اصلی جدا کنیم. جامعه ایرانی در این جا تازه در حال شکل گیری است الان میتوانیم پشت آمریکاییها عمل کنیم تا در آینده بتوانیم با نیروی مناسب در جلوی آنها قرار بگیریم. اگر به تاریخ مراجعه بکنیم میبینیم که یهودی ها نیز به همین گونه عمل کردند.

سؤال آخر اینکه در انتخابات به بوش رای خواهید داد یا به کری؟

– به هیچ کدام. من از هاوارد دین حمایت میکردم که چپ تر از کری قرار میگردد پس از حذف او به کس دیگری رای نخواهم داد.

آقای امیراحمدی از شما سپاسگزارم.

این گفت و گو در هتل شرایتون مونتریال در تاریخ 12 سپتامبر انجام شده است